

بازخوانی پرونده حمله رژیم پهلوی به فیضیه

3 فروردین 1386

پژوهشگر: احمد نجمی

چکیده:

حمله مأموران رژیم ستم شاهی به مدرسه فیضیه در سالروز شهادت امام صادق در سال هر چند تصویر تلخی بر خاطره انقلاب باقی گذاشت، اما سرمنشأ بسیاری از رخدادهاي سياسي شد. از این رو در سالگرد این واقعه فجع به بررسی زمینه‌های بروز آن و خاطرات باقی مانده و تأثیر این واقعه بر قیام خمینی کبیر می‌پردازیم. حمله مأموران رژیم ستم شاهی به مدرسه فیضیه در سالروز شهادت امام صادق در سال هر چند تصویر تلخی بر خاطره انقلاب باقی گذاشت، اما سرمنشأ بسیاری از رخدادهاي سياسي شد. از این رو در سالگرد این واقعه فجع به بررسی زمینه‌های بروز آن و خاطرات باقی مانده و تأثیر این واقعه بر قیام خمینی کبیر می‌پردازیم.

زمینه‌های حمله به مدرسه فیضیه

در ماه‌های پایانی سال، محمدرضا شاه که سالگرد ناکامی طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به تلخی پشت سر می‌گذاشت، تصمیم گرفت اصول ششگانه‌ای را با حذف و اضافاتی در قالب «انقلاب سفید» به رفراندوم بگذارد. این اصول ششگانه در واقع همان انقلاب از بالایی بود که آمریکا به کشورهای توسعه نیافته اعلام کرده بود. مخالفت با اصول ششگانه، برخی تبعات را برای روحانیت در پی داشت. چرا که «مسأله اصلاحات ارضی، سهم کردن کارگران در کارخانه‌ها، سپاه دانش که به نوعی به زن‌ها برمی‌گشت و قانون ملی کردن جنگل‌ها، جزو اصول لوایح ششگانه شاه بود. اینها مسائلی بود که به ظاهر يك مقداری وجهه عمومی شاه را در مقابل افشاری از مردم بالا می‌برد. این اصول، ظاهری فریبنده و عوام‌پسندانه داشت و مخالفت با آنها اعتراض افراد ناآگاه را در پی داشت.»

بر این اساس امام خمینی تدبیر خاصی در نظر گرفتند و در مشاوره با سایر مراجع و علماء، علاوه بر تبیین علل مخالفت با این رفراندوم، جوانب امر را سنجیدند. در نهایت قرار بر این شد از رژیم بخواهند تا نماینده‌ای به قم بفرستند و انگیزه شاه را از طرح این لوایح بیان کند. یکی از مقامات دولتی به نام بهبودی بنا به درخواست علمای قم روانه این شهر شد و بی‌درنگ با مقامات روحانی و علمای قم از جمله امام خمینی به گفت‌وگو نشست. همچنین علمای قم آیت‌الله کمالوند را به نزد شاه فرستادند تا نظرات آنها را ابلاغ کند. این مذاکرات بی‌نتیجه بود؛ چرا که شاه بر همان مواضع خود پافشاری می‌کرد. تا جایی که به آیت‌الله کمالوند گفت: «اگر آسمان به زمین بیاید و زمین به آسمان برود من باید این برنامه را اجرا کنم. زیرا اگر اجرا نکنم از بین خواهم رفت. در پایان نیز از علمای ایران گلایه کرد که چرا مانند علمای اهل سنت او را اولوالامر خطاب نمی‌کنند! و برای او به دعاگویی نمی‌پردازند.»

به طور خلاصه می‌توان گفت که علت مخالفت امام با این طرح آن بود که «این رفراندوم اجباری مقدمه‌ای برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است. علمای اسلام از عمل سابق دولت راجع به انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی برای اسلام و قرآن و مملکت احساس خطر کردند و به نظر می‌رسد که همان معانی را دشمنان اسلام می‌خواهند به دست جمعی مردم ساده دل و اغفال شده اجرا کنند.»

حجت‌الاسلام فاکر درباره روش مخالفت امام خمینی می‌گوید: «امام به جای آن که مواضع خود را روی اصول ششگانه متمرکز کند، به اصطلاح آنها را دور می‌زد و پشت این لوایح را می‌کوبید. ایشان می‌فرمود اجرای این لوایح اسارت است، وابستگی به آمریکاست. می‌خواهند اقتصاد ما را ویران کنند. این موضع‌گیری‌ها به جای آن که زنان و کشاورزان را در مقابل امام قرار دهد با او همراه می‌کرد.»

با تمام مخالفت‌ها، اعتصابات و تظاهراتی که در شهرهای مختلف ایران، بویژه مراکز مذهبی صورت گرفت، رفراندوم در ششم بهمن ماه برگزار گردید و علیرغم تحریم انتخابات، رسانه‌های گروهی اعلام کردند که اصول پیشنهادی شاه با پنج میلیون و ششصد هزار رأی در مقابل چهار هزار و صد و پنجاه رأی مخالف به تصویب ملت ایران رسید! اسناد زیادی دال بر تشریفات و غیرواقعی بودن این انتخابات وجود دارد. شاه در اسفند ماه طی سخنانی در پایگاه وحدتی دزفول، از مراجع و روحانیون به زشتی یاد کرد و نسبت به يك سرکوب قریب الوقوع هشدار داد. امام نیز به منظور آگاه تر شدن مردم نسبت به اهداف رژیم شاه، با صدور اعلامیه‌ای نوروز سال را عزای عمومی اعلام کردند: «اعظم الله تعالی اجورکم. چنانچه اطلاع دارید دستگاه حاکمه می‌خواهد با تمام کوشش به هدم احکام ضروریه اسلام قیام؛ و به دنبال آن مطالبی است که اسلام را به خطر می‌اندازد.»

لذا اینجانب عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر (عج) جلوس می‌کنم و به مردم اعلام خطر می‌نمایم. مقتضی است حضرات آقایان نیز همین رویه را اتخاذ فرمایند تا ملت مسلمان از مصیبت‌های وارده بر اسلام و مسلمین اطلاع حاصل نمایند.» سایر علما از جمله چهل و شش نفر از علمای تهران نیز با صدور اعلامیه‌ای عید نوروز را عزای عمومی اعلام کردند.

در برهه‌ای که نگاه همه به مرجعیت بود، امام خمینی صلابت خود را به عنوان یک رهبر سیاسی و شجاع به رخ همگان کشید. ایشان در پاسخ به نامه تسلیت آیت‌الله سیدعلی اصغر خویی، آن چنان به افشاگری سیاسی پرداخت که برگ جدیدی در مبارزات ورق خورد. متن این نامه به «شاه دوستی یعنی غارتگری» معروف شد.

تصمیم نابخردانه رژیم

حکومت، عصبانیت از حوزه علمیه بویژه از امام خمینی (ره) را نتوانست کنترل کند و با حرکتی نابخردانه، اگر چه در ظاهر طلاب را به خاک و خون کشید، اما فریاد قیام را در همه جا منعکس کرد. کارگزاران رژیم در آستانه عید نوروز به این نتیجه رسیدند که برای سرکوب عوامل و بنیان اصلی قیام یعنی مرجعیت، به اخلال در برنامه‌ها، هتک حرمت آنها و ضرب و شتم هواداران برآیند. از معنود خاطرات به جا مانده از عوامل رژیم نیز تمام تصمیم‌های فوق‌تایید می‌شود. از جمله در یاد مانده‌های سپهبد مبصر - معاون شهربانی کل کشور در آن زمان - آمده است: «در روزهای پایانی سال به سازمان‌های اطلاعاتی خبر رسید که طلبه‌های قم با صدور اعلامیه‌ای از مسلمانها خواسته‌اند تا روز دوم فروردین مطابق با روز شهادت امام صادق در مدرسه فیضیه قم گرد هم آیند و در تظاهرات با اصلاحات مخالفت کنند... در برابر این تصمیم و برای جلوگیری از آن کمیسیون‌هایی تشکیل و مسأله را مورد بررسی قرار می‌دهند و سرانجام طرح بسیار نابخردانه‌ای و می‌شود گفت کودکان‌هایی که اصلاً به صلاح مملکت نبود را به تصویب رساندند. طرح مذکور این بود که عده‌ای از سربازان گارد با لباس غیرنظامی به آنجا ریخته و با طلبه‌های تحریک شده درگیر شوند و با آنها کتک کاری کنند.»

مبصر، طراح این پیشنهاد را نصیری - رئیس ساواک - معرفی و اضافه می‌کند اسدالله علم، نخست‌وزیر، آن را پسندید و شاه نیز آن را مورد تأیید قرار داد.

روز واقعه

در روز جمعه دوم فروردین مطابق با بیست و پنج شوال، سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) مجالس در قم بویژه بیوت مراجع و علما در حال برگزاری بود. در این بین سه مجلس در کانون توجه مردم و به تبع آن کارگزاران رژیم پهلوی بود. اول مجلس عزا از سوی آیت‌الله شریعتمداری در مدرسه حجتیه. دوم مجلس عزا در بیت امام خمینی و سوم که اهمیت زیادی داشت، مجلس عزا در مدرسه فیضیه از سوی آیت‌الله گلپایگانی بود. مأموران ویژه گارد پهلوی به طور هماهنگ و با لباس مبدل قصد داشتند در هر سه مجلس اخلال ایجاد کرده و آنها را به خاک و خون بکشند.

استاد علی دوانی اوضاع مدرسه حجتیه را بدین صورت توصیف می‌کند: «در مدرسه حجتیه علاوه بر چند روضه خوان، آیت‌الله مشکینی قرار سخنرانی داشت. در بین سخنرانی وی، ناگهان به شکل هماهنگ چند نفر صلوات می‌فرستند. این کار را هر چند دقیقه یک بار تکرار می‌کنند. وحشت مجلس را فرا گرفت. در این زمان یکی از پهلوانان قم به نام «میری» که در مجلس حاضر بود به طرف منبر آمد و گفت: هر حرامزاده‌ای که بخواد مجلس را به هم بزند با مشت من مواجه خواهد شد. اخلالگران با این تهدید جا خوردند و در اجرای مأموریت خود ناکام ماندند.»

با عنایت به مواضع صریح و قاطع امام نسبت به رفتار هیأت حاکمه و افشاگری‌های ایشان، مأموران امنیتی، اخلالگری در منزل امام را نیز به عنوان یکی از مأموریت‌های اصلی انتخاب کردند تا از این طریق ایشان را به عقب نشینی وادارند. چگونگی این مأموریت و علت ناکامی اخلالگران در خاطرات برخی از شاهدان و حاضران آن مجلس آمده است. براساس این خاطرات باید گفت درک شرایط و انتقال وضعیت موجود توسط اطرافیان حضرت امام و متقابلاً تصمیمات ایشان تأثیر مهمی در کنترل اوضاع داشت. حضور افراد مشکوک در بین جمعیت، قبل از شروع رسمی مجلس به امام گزارش می‌شود. در بین سخنرانی حجت الاسلام کرمانی و بعد از ایشان صلوات‌های نابجا به همراه برخی مسائل به گوش می‌رسد. واکنش حضرت امام جالب است، ایشان ابتدا پیام دادند: «هرکس غیر از گوینده اگر شعار دهد، کنار دستی اش دهان او را بگیرد.»

سپس از طریق شیخ صادق خلخالی به حضار هشدار دادند: «اگر اخلالگران بخوانند کاری کنند، من به طرف صحن حرکت می‌کنم و تکلیف خود را با این دستگاه روشن می‌کنم.»

بعدها امام دلیل اتخاذ این تصمیم را بیان کردند: «اینها دستور داشتند بیایند منزل من شلوغ کنند، لذا یک تکلیف دیگری جلوی پایشان انداختم و گفتم این کار را می‌کنم. تا اینها بروند و ببرند که ایشان می‌خواهد برود فیضیه و کسب تکلیف کنند، ما کارمان را

کرده ایم!»

به این ترتیب اخلاصگران نتوانستند در دو مجلس عزا که قبل از ظهر منعقد شده بود اخلاص ایجاد کنند. اما این، همه ماجرا نبود. آنها بنابر دستور مقامات، به گروه مأموران مستقر در نزدیکی مدرسه فیضیه که در برخی اسناد کماندوهای با لباس نظامی را بیش از کامیون ذکر کرده‌اند، ملحق شدند. چرا که عملیات بزرگ! در پیش بود.

حمله به فیضیه

بر اساس رسمی که از زمان مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری- مؤسس حوزه علمیه قم- به جا مانده بود، آیت‌الله گلپایگانی بعد از ظهر روز شهادت امام جعفر صادق (ع)، مجلس عزایی در مدرسه فیضیه منعقد می‌کردند. به علت همزمانی این روز با تعطیلات نوروز و از سویی دیگر تحریم این عید از سوی مراجع تقلید، عده زیادی از مردم سایر شهرها به قم آمده بودند. مردمی که برای حضور در این مجلس به طرف مدرسه فیضیه در حال حرکت بودند، شاهد حضور غیر عادی تعداد زیادی از نظامیان در بیرون مدرسه فیضیه می‌شوند. از سویی دیگر بسیاری از روحانیان و طلاب حاضر در مدرسه به برخی از افرادی که به شکل گروهی و با باسی تقریباً متحدالشکل نزدیک منبر نشسته بودند مشکوک می‌شوند. «جو پر التهاب این مجلس را به استحضار آیت‌الله گلپایگانی رسانده و از ایشان درخواست کردند در این مجلس حاضر نشوند. ایشان گفتند: بنده صاحب این مجلس هستم و هر اتفاقی که بیفتد باید در رأس جلسه باشم و ایشان در مکانی مشخص می‌نشینند.»

سخنران اول مجلس حجت الاسلام آل طه به ایراد سخنرانی پرداخت. اگر چه در بالای سر سخنران، اعلامیه معروف امام خمینی که «ما امسال عید نداریم» از سوی شاگردان ایشان نصب شده بود، اما انتقاد صریح آل طه از طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی، جو جلسه را سنگین تر کرد. در بین سخنان وی بود که نقشه ایادی شاه کلید خورد.

در خاطرات آل طه آمده است: «وقتی نوبت سخنرانی من رسید، به محض ایراد چند جمله، شخصی گفت صلوات و به دنبال آن جمعی صلوات فرستادند. این واقعه چندبار تکرار شد تا آنجا که مجبور شدم اعلام کنم فرستادن صلوات به عهده من است...»

آل طه به سختی توانست جلسه را کنترل و سخنرانی خود را به پایان برساند. اما پس از او سخنرانی اصلی جلسه به عهده مرحوم حاج انصاری قمی بود. «حاج انصاری تا حدودی در بیاناتش صراحت لهجه داشت و در منبرهای قبلی اش هم گاهی با صراحت به دولت حمله می‌کرد. ایشان که به منبر رفتند در ابتدا داستان آن شتر را از مولوی نقل کردند که:

آن یکی پرسید اشتر را که هی	از کجا می‌آیی ای اقبال پی
گفت از حمام گرم کوی تو	گفت خود پیداست از زانوی تو

بعد از خواندن این شعر گفت: دولت می‌گوید ما طرفدار دین هستیم. در حالیکه ما نمی‌دانیم دم خروس را باید قبول کنیم یا قسم حضرت عباس را؟ با گفتن این جمله عده‌ای صلوات فرستادند و نظم جلسه به هم خورد...»

ایادی شاه با شعار جاویدشاه نظم جلسه را به هم زدند و پس از چند درگیری ظاهری، شروع به ضرب و شتم طلاب نمودند. خاطرات بسیاری در بیان جزئیات این هجوم بجا مانده است. بسیاری از این خاطرات متعلق به طلاب و روحانیونی است که در مدرسه فیضیه از نزدیک شاهد ماجرا بودند و برخی از آنها نیز مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. با مرور گوشه‌ای از این خاطرات، جزئیات این فاجعه را به نظاره می‌نشینیم: «وقتی که شعارهای جاوید شاه شروع شد، طلاب واکنشی از خود نشان ندادند و هنوز درگیری فیزیکی شروع نشده بود. گروهی که برای ضرب و شتم آمده بودند وقتی که دیدند طلاب واکنشی از خود نشان نمی‌دهند، سنگ‌های درون باغچه فیضیه را به سوی طلاب پرت کردند. آنها در حین پرتاب سنگ‌ها شعار جاوید شاه و مرگ بر مرتجع سر می‌دادند. در این زمان ما به طبقه فوقانی رفته و با آجر و سنگ‌های دیواره بالا، به آنها حمله کردیم. جالب این بود که بعد از مدت کوتاهی آن عده مغلوب شدند و مدرسه فیضیه را ترک کردند و ما احساس کردیم که پیروز شده ایم. اما ناگهان کماندوهای تعلیم دیده و مسلح خارج از فیضیه وارد شدند.»

با ورود کماندوهای مسلح، اوضاع تغییر یافت و گروهی از کماندوها با استقرار در پشت بام فیضیه، این مدرسه را تحت کنترل خود گرفتند و گروهی دیگر به ویرانگری پرداخته و با سلاح‌های خود طلاب را مورد ضرب و شتم قرار دادند. کتاب‌ها را به هم ریخته، درب همه حجره‌ها را یک به یک شکستند و طلاب را با ضرب و شتم به حیاط مدرسه روانه کردند. «بعضی از کماندوها فحاشی

می‌کردند و می‌گفتند کجاست امام زمان شما که به دادتان برسد. خیلی دشنام می‌دادند و به مقدسات ما جسارت می‌کردند. به مراجع تقلید توهین کرده و می‌گفتند علما کجا هستند؟ آنها شما را و اداشتند این طور مظلوم واقع شوید و خودشان خوشگذرانی می‌کنند.»

به نظر می‌رسد نوع توهین‌ها و ضرب و شتم مهاجمین از قبل هماهنگ شده بود، چرا که در تمامی خاطرات به شکلی واحد از آن هتک حرمت‌ها یاد می‌شود. «عمامه‌های سیاه و سفید طلبه‌ها را با فندک آتش می‌زدند و مانند توپ آتش گرفته به سمت درختان فیضیه پرت می‌کردند.»

این اعمال وحشیانه تا غروب ادامه داشت و آمار دقیقی از کشته‌ها و مجروحان در دست نبود. «شیخ اسماعیل حبیبی را از طبقه دوم به پایین پرت کردند که چشمان و بدنش به شدت ضرب دید. آقای گلاستانی را نیز پرت کردند که دست و پایش شکست. علاوه بر اینها بسیاری نیز مانند مرحوم قریشی در ضرب و شتم مأمورین مصدوم شدند... عده‌ای از طلاب با چوب و سنگ به مقابله پرداختند که ایادی رژیم این عده را بیشتر کتک می‌زدند. مثلاً آقای قائمی را وقتی به بیمارستان بردند، آنقدر زده بودند که بدنش سیاه شده بود...» هر کس مشاهدات خود را بیان می‌کرد و از احوال مجروحان می‌پرسید. تا آنجا که خبر رسید شیخ یونس رودباری به شهادت رسیده است.

در این بین نگرانی عمده بسیاری از طلاب، سلامتی آیتا... گلپایگانی بود. در ابتدای وقوع این حادثه، آیت‌الله گلپایگانی را به داخل یکی از حجرات می‌برند، اما با کمال تأسف ایشان و همراهان هم از این توهین‌ها مصون نمی‌مانند. بارها کماندوها به حجره استقرار ایشان حمله می‌کنند و توهین‌هایی صورت می‌گیرد. حجت الاسلام علی حجتی کرمانی در این باره می‌گوید: «با پایان یافتن ماجرا از حجره بیرون آمدیم. هوا هم تاریک شده بود. به طبقه اول که رسیدیم فهمیدیم که آیتا... گلپایگانی در یکی از حجرات هستند، لذا به آنجا رفتیم، عمامه آیتا... گلپایگانی افتاده و لباس‌هایش نیز خاکی شده بود و حتی داماد ایشان را هم کتک زیادی زده بودند. وقتی این منظره رقت انگیز را دیدم، بی اختیار گریه کردم و به دامان ایشان افتادم که آقای صافی مرا بلند کرد و گفت آقا را ناراحت نکنید!»

پس از تاریکی هوا، اوضاع فروکش کرد و طلاب توانستند مصدومان را به خارج از مدرسه منتقل کنند.

اما در مکانی دیگر از قم، دل بزرگ مردی که طلاب او را پدر خود می‌دانستند، غم بار بود. تعداد زیادی از یاران امام خمینی به منظور حفاظت، به منزل ایشان آمدند. مجروحان مدرسه فیضیه نیز با سر و وضعی تأسف بار به این منزل آمده و مآووع را توضیح می‌دادند. «نزدیک غروب بود که زخمی‌ها را آوردند به خانه امام، حتی بیرونی منزل پر از زخمی شد. امام هم متأثر بودند. فرمودند اینها را به بیمارستان بفرستید! گفتند بیمارستانها قبول نمی‌کنند، بعضی‌ها را هم که بستری کرده بودیم، آمدند و بیرون ریختند...! امام فرمودند به دکتر واعظی بگویید برای اینها فکری بکنند (دکتر واعظی رئیس بیمارستان فاطمی قم و پزشک مخصوص امام بود) دکتر واعظی گفت همه را بیاورید بیمارستان و هر چه تهدید کردند که نکن! آنها را بیرون کن و... نپذیرفته بود. البته وی بر اثر همین کار از ریاست معزول شد.»

شایعه هجوم به منزل امام باعث گردید که تدابیری از سوی شاگردان ایشان اتخاذ شود. «در آن شبی که این شایعه بود، تعداد زیادی از مردم و طلاب در منزل امام اجتماع کرده بودند. بیرونی و اندرونی پر از جمعیت بود. امام معمولاً ساعت شام می‌خوردند. ایشان آنوقت تنها بودند، چون مرحوم حاج آقا مصطفی و والده ایشان برای زیارت به کربلا رفته بودند. امام فرمودند چه خبر است؟ سر و صداها زیاد است. چرا مردم امشب به خانه‌هایشان نمی‌روند؟ عرض شد شایعه‌ای است که امشب نسبت به شما سوء قصد دارند. این مردم می‌گویند باید از روی جنازه‌های ما عبور کنند تا به آقا برسند! امام فرمودند از قول من بگویید بروند استراحت کنند. من احتیاج به حفاظت ندارم. من آمدم به کوچه و پیام آقا را به جمعیت ابلاغ کردم. آنها با صدای بلند گفتند: نمی‌رویم! نمی‌رویم! آمدم خدمت آقا و عرض کردم خودتان که شنیدید. مردم حاضر نیستند بروند. این جا دیگر خود امام از اندرونی آمدند بیرون و به جمعیتی که داخل اتاق‌ها و حیاط بودند گفتند: بفرمایید! بروید منزل استراحت کنید. بروید منزل. من محافظ نمی‌خواهم.»

امام که با بستن درب منزل خود در شب حادثه جلوگیری نمودند، با ایراد سخنانی در آن شب التهاب زده، ضمن افشای ماهیت شاه، به مردم حاضر اعتماد به نفس دادند و فرمودند: «... ناراحت و نگران نشوید. مضطرب نگردید، ترس و هراس را از خود دور کنید. شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصائب و فجایع صبر و استقامت کردند، که آنچه ما امروز می‌بینیم نسبت به آن چیزی نیست. پیشوایان بزرگ ما حوادثی چون روز عاشورا، شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته‌اند و در راه دین خدا دیدن چذین مصائبی را تحمل کرده‌اند. شما امروز چه می‌گویید؟ از چه می‌ترسید؟ برای چه مضطربید؟ عیب است برای کسانی که ادعای پیروی از حضرت امیر علیه السلام و امام حسین(ع) را دارند، در برابر این نوع اعمال رسوا و فضاحت آمیز دستگاه حاکمه خود را ببازند. دستگاه حاکمه با ارتکاب این جنایت، خود را مفتضح و رسوا ساخت و ماهیت چنگیزی خود را به خوبی نشان داد. دستگاه جبار با دست زدن به این فاجعه، شکست و نابودی خود را حتمی ساخت. ما پیروز شدیم. ما از خدا می‌خواستیم که این دستگاه ماهیت خود را بروز دهد و خود را رسوا کند...»

شام غریبان شهادت امام صادق (ع)، به واقع یکی از تلخ ترین شب‌های قم است. براساس دستور دولت، هیچ يك از بیمارستانها مجاز

به پذیرش مجروحان نبودند. از این رو «حرکتی در قم جالب بود و این بود که خیلی از اهل قم مجروحین را می‌بردند به خانه‌هایشان و این برخورد عاطفی جالبی بود. در هر محلی، افرادی طلبه‌های مجروح فیضیه را آورده بودند در خانه شان پذیرایی می‌کردند و آن خانه‌ها فضایی خاصی پیدا کرده بود» فردای روز غم بار فیضیه، خبر این هجوم در همه جای قم پیچید. مردم برای دیدن آثار بجا مانده فجایع، به مدرسه فیضیه می‌آمدند.

«بر روی دیوارهای فیضیه نوشته شده بود:

ای دل بیا به کعبه مقصود رو کذیم / از کشتگان حوزه قم جستجو کذیم / فکر ویران شدن خانه صیاد کذیم» «پس از این واقعه، سرکوب و وحشت قم را فرا گرفت. مأموران رژیم در هر معبری که طلبه‌ای را می‌یافتند، به باد کتک می‌گرفتند. حتی منازل مراجع مورد محاصره نسبی قرار گرفت و افرادی که به منزل امام می‌رفتند تفتیش بدنی می‌شدند.» اما حوزه و مراجع نیز واکنش خود را نشان دادند. در گام اول به مدت بیست روز کلاس‌های حوزه را تعطیل کردند. مراجع نجف نیز در حمایت از علمای قم دست به اقدام مشابهی زدند.

هر چند اسدالله علم پس از حادثه فیضیه طی مصاحبه‌ای اعلام کرد، روحانیونی که با اصلاحات ارضی مخالفند، با دهقانانی که به قصد زیارت حضرت معصومه به قم رفته بودند نزاع نمودند که منجر به قتل يك دهقان شد، لکن عمق فاجعه و علنی بودن آن، مانع از تبلیغاتی گردید که دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم سعی در سانسور کردن حادثه داشتند. شاه تصور می‌کرد با دست زدن به چنین جنایتی، مراجع و روحانیت قم ترسیده و صحنه سیاست را ترک خواهند کرد و یا خواهد توانست دست کم گروه بزرگی از آنها را به انزوا کشانده و در میانشان دو دستگی بوجود آورد. همچنین برای ایجاد وحشت و اتمام حجت، رئیس شهربانی را نزد مراجع قم فرستاده و به آنها اخطار نمود که در صورت اظهار هرگونه مخالفتی کشته خواهند شد و منازلشان را ویران و به نوامیشان تجاوز خواهند کرد. ولی امام او را نپذیرفت و از این تهدیدات نهراسید. «پس از حادثه مدرسه فیضیه، عده‌ای از سوی شاه آمده بودند تا با امام ملاقات کنند. اینان به امام گفته بودند ما از طرف اعلیحضرت آمده ایم و برای شما پیغامی داریم. امام نیز گفته بود: به همین دلیل که از سوی اعلیحضرت آمده‌ای شما را نمی‌پذیرم.»

با نگاهی دقیق به حرکت سیاسی و اجتماعی امام در آن برهه، می‌توان به میزان نکات و شجاعت ایشان در تصمیم‌گیری‌های مختلف پی برد. در واقع طبیعی بود که حوزه علمیه دارای شوک شدیدی شود و تا مدت زیادی نتواند از حیرت آن واقعه به در آید؛ اما تصمیمات خمینی کبیر منشأ الهی داشت. در خاطرات مرحوم شهید عراقی آمده است: «دستور داده بودند تاکسی‌ها، طلبه‌ها و روحانیون را سوار نکنند. رئیس شهربانی راننده‌های تاکسی را جمع کرده و برایشان گفته بود: اگر اینها را سوار کنید با شما چه‌ها خواهم کرد! هنوز صحبتش تمام نشده بود که به او می‌گویند آقای خمینی شما را خواسته است. از آنجا می‌آید خدمت امام، ایشان می‌گویند که چنین چیزی شنیده‌ام. تو این دستور را داده‌ای؟ اگر اینجور باشد الان تلفن می‌کنم از تهران صد تا سوار می‌باید افتخارا طلبه‌ها را سوار کنند و این طرف و آن طرف ببرند. او آشفته می‌شود و می‌گویند: خلاف به عرضتان رسانده‌اند. آقا می‌گوید: خلاصه، اگر تا ظهر به من گزارش دهند که چنین چیزی وجود دارد، من این کار را می‌کنم. رئیس شهربانی بلند می‌شود و دوباره راننده‌های تاکسی را جمع می‌کند، حرفهای صبحش را پس می‌گیرد و می‌گوید: من تغییر عقیده دادم، طلبه‌ها را سوار کنید!!!»

بازتاب فاجعه فیضیه

این حادثه که تداعی کننده واقعه مسجد گوهرشاد در اذهان عمومی بود، انعکاس گسترده‌ای یافت و تأثیر مهمی در شکل‌گیری نهضت اسلامی از خود برجای گذاشت. پس از وقوع حادثه، رژیم تلاش کرد تا با ترمیم مدرسه فیضیه و جلوگیری از اعتصابات مختلف، از عمق فاجعه بکاهد و بر آن سرپوش نهد. اما طلاب با روحیه خاصی تمام وقایع رخ داده، حتی محل دقیق شهادت یا زخمی‌شدن افراد را برای مردم تشریح می‌کردند؛ مردمی که برای گذران تعطیلات به قم آمده بودند، شرح موقوف را به شهرهای خود برده و در واقع موجی از مظلومیت فیضیه را به جای جای ایران منتقل می‌کردند.

در کنار صدور اعلامیه جمعی از طلاب با عنوان «حکومت وحشت و ترور با روحانیت قم چه کرد» سیل تلگراف‌های تسلیت از نقاط مختلف کشور سرازیر شد. انتشار این پیام‌ها و پاسخ‌های آنها بهترین ابزار تبلیغی برای تشریح فجایع آن روز بود. و عاظ و مداحان به سرعت صحنه‌های دلخراش مدرسه فیضیه را در قالب روضه‌های تدوین و آن را بر منابر و مجالس می‌خواندند. و اعظ شهیر مرحوم فلسفی نقل می‌کند: «عمق فاجعه فیضیه تا آنجا بود که تا در مجالس نام فیضیه برده می‌شد، صدای شیون و گریه مستمعین بلند می‌شد.»

شاه دوستی یعنی غارتگری

در برهه‌ای که نگاه همه به مرجعیت بود، امام خمینی صلابت خود را به عنوان يك رهبر سیاسی و شجاع به رخ همگان کشید. ایشان در پاسخ به نامه تسلیت آیت‌الله سیدعلی اصغر خویی، آن چنان به افشاگری سیاسی پرداخت که برگ جدیدی در مبارزات ورق خورد. متن این نامه که به «شاه دوستی یعنی غارتگری» معروف شد چنین است: «حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و

معیت و پشتیبانی پاسبانها به مرکز روحانیت خاطره مغول را تجدید کرد... با شعار جاوید شاه به مرکز امام صادق (ع) و به اولاد جسمانی و روحانی آن بزرگوار حمله ناگهانی کردند و در ظرف یکی دو ساعت، تمام مدرسه فیضیه، دانشگاه امام زمان (عج) را با وضع فجیعی در محضر بیست هزار مسلمان غارت نمودند و دربهای تمام حجرات و شیشه‌ها را شکستند، طلاب از ترس جان، خود را از پشت بام‌ها به زمین افکندند، دستها و سرها شکسته شد. عمامه طلاب و سادات زریه پیامبر را جمع نموده، آتش زدند، بچه‌های شانزده هفده ساله را از پشت بام پرت کردند. کتاب‌ها و قرآن‌ها را چنان که گفته شد پاره پاره کردند. اکنون روحانیون و طلاب در این شهر مذهبی تأمین جانی ندارند... مأمورین تهدید می‌کنند سایر مدارس را به صورت فیضیه در می‌آوریم، اینان با شعار شاه دوستی به مقدسات مذهبی توهین می‌کنند، شاه دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، تجاوز به مراکز علم و دانش. شاه دوستی یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام... حضرات آقایان توجه دارند اصول اسلام در خطر است، قرآن و مذهب در خطر است. با این احتمال تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب»

امام در فرجام اعلامیه خود ضمن استیضاح نمودن اسدالله علم و ترسیم اقدامات غیر قانونی رژیم از زمان فرماندوم شاه تا فاجعه مدرسه فیضیه، فرمودند: «من اکنون قلب خود را برای سرنیزه‌های مأمورین شما حاضر کردم، ولی برای قبول زورگویی‌ها و خضوع در برابر جباری‌های شما حاضر نخواهم کرد. من به خواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان خواهم کرد و تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را بر ملا می‌کنم.»

اگرچه سایر علما و مراجع با ادبیات مختلفی این فاجعه را محکوم کرده بودند، اما اعلامیه امام از اهمیت خاصی برخوردار بود و نفسی مسیحایی در جان انقلابیون بهت زده دمید. آیت‌الله گرامی می‌گوید: امام با صدور این اعلامیه به جو پراکندگی آن روز خاتمه داد. وقتی ما اعلامیه امام را بر در و دیوار قم دیدیم، مبهوت این همه شجاعت و عظمت روحی ایشان شدیم. انگار که جان می‌گرفتیم. «

خاطره حجت الاسلام علی حجتی کرمانی نیز در این باره جالب است: «وقتی فاجعه فیضیه واقع شد، در تمام اذهان این فکر به وجود آمد که دیگر نمی‌شود با دستگاه در افتاد، می‌زنند و می‌کشند. در چنین شرایطی بود که ناگهان اعلامیه تاریخی امام منتشر شد. وقتی این اعلامیه به دستمان رسید و آن را خواندم، هنوز تمام نکرده بودم که گریه ام گرفت و این، گریه شوق بود. احساس کردیم که دیگر دوران ذلت روحانیت تمام شده است و دوران عزت و آقایی فرارسیده است.»

نقش آفرینی امام خمینی به عنوان رهبری هوشمند، شجاع و مدبر باعث گردید که به عنوان یکی از مراجع در بین مردم و رهبری انقلابی میان خواص مطرح شوند. می‌توان نتیجه گرفت که فاجعه حمله به فیضیه برخلاف شاه که تصور می‌کرد باعث سرکوبی روحانیت و قیام مردم می‌شود، عامل تثبیت تفکر سیاسی امام در جامعه شد.

حجت‌الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی معتقد است: «امام از حادثه حمله به فیضیه خیلی خوب استفاده کردند. آن چیزی که رژیم می‌خواست، درست برعکس شد. رژیم پیش خود فکر می‌کرد که مردم از روحانیت دست می‌کشند و کسی جرأت حرف زدن ندارد. همین جا بود که امام قدم پیش گذاشتند و شاه را مورد حمله قرار دادند.»

در تقویم سیاسی سال، جریان دعوت علمای نجف از مراجع قم، حوادث پیرامون چهل فاجعه مدرسه فیضیه، سربازگیری طلاب، تبعید امام و... وجود دارد که باید در جای خود به تفصیل بدانها پرداخت.

... و اما بیش از چهل سال از فاجعه مدرسه فیضیه می‌گذرد و این مدرسه اینک با تمام افتخار در روز شهادت رئیس مذهب جعفری امام صادق (ع)، میزبان سربازان آن حضرت است.

منابع:

- خاطرات آیت‌الله طاهری خرم آبادی

- زندگی نامه سیاسی امام خمینی ص

- صحیفه نور ج ص

- خاطرات حجت الاسلام فاکر

- صحیفه امام ج ص

- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی ج ص
- اسناد انقلاب اسلامی ج ص
- تاریخ قیام خرداد به روایت اسناد ج ص
- نهضت روحانیون ایران / علی دوانی
- خاطرات خرداد. دفتر پنجم
- خاطرات آیت الله گرامی
- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ج ص
- گفت و گوی نگارنده با فرزند آیت الله گلپایگانی
- خاطرات خرداد. دفتر پنجم ص
- سایت مؤسسه تاریخ معاصر. گفت و گو با محمدجعفر هرنندی
- همان
- خاطرات آیت الله گرامی
- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ص
- همان
- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ص
- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ص
- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ج ص
- بررسی تحلیلی از نهضت امام خمینی ج ص
- خاطرات حجت الاسلام معادیخواه
- خاطرات آیت الله صالحی مازندرانی
- تاریخ خرداد ص
- خاطرات حجت الاسلام مؤیدی
- تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ص
- خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی

ص

- صحيفه امام ج ص

- همان

- خاطرات آيت الله گرامي

- خاطرات حجت الاسلام حجتی کرمانی

- تاريخ شفاهي انقلاب اسلامي ص